

چانه زنی جمشید کارگر به جای نقد نظری

همه گونه چانه زنی شنیده و دیده بودیم به جز چانه زنی به جای نقد! جمشید کارگر در پاسخ به مقدمه مازیار رازی بر «ریشه های لغو کار مزدی» آنچنان عصبانی و پرخاشگر به مقابله روانشناسانه می پردازد تا شاید توانسته باشد "آناتومی مارکسی" خود را به نمایش بگذارد. او در ابتدای لیست چانه زنی شماره یک خود، با تعارفی دیپلماتیک، می گوید: «کارگر ایرانی مازیار رازی را نمی شناسد...» و بعد با معرفی خود بعنوان «یک کارگر و یک فعال جنبش لغو کار مزدی» میگوید: «هیچ نیازی برای نوشتن هیچ سطری برای رفع خطر توهم آفرینی های بورژوازی او در جنبش کارگری هیچ نقطه ای از جهان نمی بینم.» سپس هرچند "دغدغه تاثیر گذاری مخرب حرفهای او بر هیچ کارگری" را ندارد اما وادار(!) به نگارش چند سطر مختصر میشود، به این دلیل که به همه هم زنجیرانش نه تنها در ایرانی که مازیار رازی را نمیشناسند بلکه همزنجیرانش در همه جهان بگوید «رازی: در تمامی عمرشان به دروغ از مارکس و آشنایی با آموزش های مارکس سخن رانده اند!»

این روش چانه زنی از طرف کسی است که روانشناسانه تلاش میکند نشان دهد کارگر "ایرانی و جهانی" او یا نظرات او را میشناسد! حال ببینیم او چگونه "به راست" آشنایی خود با مارکس و از آموزش های مارکس سخن می راند.

جمشید کارگر کارگر ایرانی را نمی شناسد، هرچند اگر کارگر ایرانی و کارگران جهان او را بشناسند! لذا روش نقد و دروغ پردازی های خودش و روش مشابه آن از طرف برخی از هم گرایشی خود و تحریفات و وارونه کردن نظرات دیگران برای آسانتر شدن نقد خرده بورژوازیانه به آن، سبک و روشی آشنا برای کارگران پیشرو است. چنین روشی در برخورد با مخالف نظری قبل از آنکه چیزی به نام "تنوری" داشته باشد قیافه املائی عصبانیت است.

جمشید کارگر، برای بورژوازی معرفی کردن نظرات مازیار رازی و پرولتری بودن نظرات خود تلاش میکند تا ثابت کند: «رابطه خرید و فروش نیروی کار یا کار مزدوری درونمایه اصلی شیوه تولید سرمایه داری است.»

و بدینسان جمشید کارگر "آناتومی مارکسی" کرده و مارکسیست میشود! این است همه هنر و هنر نمایی گرایش موسوم به «فعالین جنبش لغو کار مزدی» این همه قلم فرسایی و "آناتومی، آنالیز و نقاشی"، حاملت و اتلو نویسی (صرفنظر از تناقضات یک خط در میان آن) برای اثبات این است که «فروش نیروی کار درونمایه اصلی شیوه تولید سرمایه داری است!» اما این همه چه ربطی به مبارزه و سازمانیابی مبارزات کارگری دارد؟ از نگاه گرایش فوق، ربطش این است که همگان دریابیم که: «طبقه کارگر تنها در صورتی می تواند سرمایه داری را ساقط و سوسیالیسم را مستقر سازد که بطور هرچه سراسری تر و وسیعتر خود را در درون جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدوری سازمان داده باشد» (تاکید از من)

چه کشف بزرگی! مسئله اساسی همینجاست. سازمان دادن جنبشی برای لغو کار مزدی یا سازمان لغو کار مزدی؟

تا جاییکه منظور از شعار لغو کار مزدی، لغو سیستم کار مزدی باشد، هیچ کمونیستی نمیتواند با آن مخالفتی داشته باشد. در همینجا سوال از جمشید کارگر این است که آیا شما در یکی از نوشته های مازیار رازی (مهدی ریاضی) میتوانید جمله ای در نفی این موضوع پیدا کنید؟ چنانچه نتوانستید لطفاً منبع آن را معرفی کنید و چنانچه نتوانستید، بپذیرید که در اتهام زنی های متداولتان از سبک هیاهو خرده بورژوازی و به کلی دور از نقد کمونیستی بهره میجویند، تنها به این خاطر که طرف مورد نظرتان را ارعابی از نوع مرسوم استالینیستی کنید.

مازیار رازی قبلاً نظر خود نسبت به مفهوم لغو کار مزدی را چنین بیان کرده است: «اگر شعار «لغو کار مزدی» توسط بخش قابل توجهی از کارگران ایران پذیرفته شده باشد. سوالاتی که طرح می شود اینست که چگونه این کار عملی است؟ چه گام های عملی بعدی برای تحقق آن ضروری است؟ بدیهی که بدون روشن شدن و عملی کردن این شعار و ترسیم گام های بعدی، طرح آن در انزوا دچار سردرگمی میان کارگران می گردد. شعار «لغو کار مزدی» یک شعاری است که نظام سرمایه داری را هدف قرار می دهد؛ اگر (مدافعان لغو کار مزدی) نیز چنین درکی از آن دارد، باید این شعار را به قول مارکس، با "سرنگونی سیادت بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا" ادغام کند. باید برای کارگران روشن باشد که تنها از طریق سرنگونی سیادت سرمایه داری و تشکیل یک حکومت کارگری متکی بر یک اقتصاد برنامه ریزی شده است که «لغو کار مزدی» معنی واقعی پیدا می کند (آنها پس از دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم)¹

جمشید کارگر در پاسخ به سوالات چگونه این کار عملی میشود، چه گام های عملی بعدی برای تحقق آن ضروری است، چنین نظری دارد: «او به هیچ وجه من الوجوه قادر به درک این واقعیت دو دوتا، چهارتا نیست که طبقه کارگر تنها در

1- آقای محسن حکیمی: سنگ بزرگ علامت نردن است!

صورتی می تواند سرمایه داری را ساقط و سوسیالیسم را مستقر سازد که بطور هرچه سراسری تر و وسیعتر خود را در درون جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدوری سازمان داده باشد.»

هنر گرایش موسوم به «فعالین لغو کار مزدی» در پاسخ به چنین سوالاتی، طرح موضوعاتی است که خود قبلاً زمینه طرح همان سوالات را فراهم کرده بود. به عبارت روشنتر، آنها در پاسخ به چنین سوالاتی به مواردی اشاره میکنند که برای هر فعال کمونیستی از قبل مفروض است اما به جستجوی راهکارهایی برای رسیدن به این اهداف هستند.

برای کمونیست ها مسئله اساسی پذیرش سیستمی که در آن کار مزدی وجود نداشته باشد نیست، این خود هدف نهایی است و کمونیست ها با اعتقاد و اتکا به آن به عنوان کمونیست وارد مبارزه میشوند. در شرایطی که سیستم کار مزدی از میان برداشته شده باشد، اصولاً دیگر مبارزه طبقاتی وجود نخواهد داشت، زیرا دیگر طبقه ای در جوامع انسانی وجود نخواهد داشت. کارل مارکس چنین جامعه ای را جامعه کمونیستی معرفی می کند. این جامعه دارای فرماسیون اجتماعی کمونیستی است و برای رسیدن به آن انکشاف و رشد نیروهای مولد نقش اصلی و تعیین کننده را بازی میکند. اما در سراسر نوشتجات «فعالین لغو کار مزدی»، لغو کار مزدی هم هدف و هم وسیله تعریف میشود.

با آنها موضوع به این سادگی را نمی فهمند که لغو کار مزدی نتیجه و محصول جنبش طبقه کارگر است و از اینروست که آنها گاهی ناچار میشوند بگویند «مبارزه برای لغو کار مزدی». چنین هدفی حتی پس از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر حاصل نمی شود بلکه پس از کسب قدرت سیاسی، پروسه الغا کار مزدی آغاز گشته و با گذران مراحل مختلف تحت رهبری طبقه کارگر، نتیجه غایی نظام اجتماعی است که در آن کار مزدی وجود نخواهد داشت. و یا این گرایش تلاش می کند تا لغو کار مزدی را به صورت یک مطالبه و به صورت یک شعار و پای فشاری بر آن در هر شرایطی از رشد جنبش طبقه کارگر در مقابل سرمایه داری قرار دهند تا بدون عبور از فرماسیون اجتماعی سرمایه داری این مطالبه حاصل شود. اگر چنین باشد متأسفانه باید گفت هر بحثی پیرامون اثبات این ادعا فراتر از سوسیال دموکراسی نخواهد رفت و لاجرم خارج از ماهیت نظریات منشویکی و اکونومیستی خواهد بود. نوع تشکیل یابی مبتنی بر اهداف نهایی، درست بر همین موضوع نظارت می کند.

گرایش «فعالین لغو کار مزدی» را هم کارگران ایرانی و هم کارگران همه جهان می شناسند، اما این گرایش نه جنبش کارگری در ایران و نه در جهان را نمی شناسد. آنها نمی فهمند که یک نظام اجتماعی، یک فرماسیون اجتماعی نمیتواند یک شعار باشد بلکه حاصل مبارزات روزمره و آگاهانه توده کارگرانی است که به مثابه یک طبقه توانسته باشند ابتدا قدرت سیاسی را به دست بگیرند و سپس در روند انقلاب مداوم خود ساختمان جامعه ای را پی ریزی کنند که نهایتاً در آن جامعه، کار مزدی از بین برود. نظر به اینکه ورود به چنین جامعه ای بر خلاف همه جوامع طبقاتی گذشته، ورود از جامعه طبقاتی به جامعه ایست که در نهایت طبقات در آن الغا میشود، کارگرانی که ساختمان چنین جامعه ای را میسازند از بالاترین درجه آگاهی سوسیالیستی برخوردار خواهند بود. آگاهی که در دوره کنونی تنها در بخشی از کارگران پیشین وجود دارد نشان از این دارد که جنبش طبقه کارگر ایران مراحل جنینی رشد خود را طی میکند و این چیزی است که گرایش «فعالین لغو کار مزدی» آن را نمی فهمد و از اینرو تصور میکنند به صورت شعار درآوردن «لغو کار مزدی» یعنی مبارزه ضد سرمایه داری و هر آنکس آن را تکرار نکند یعنی بورژوا!

لغو سیستم کار مزدی محصول رشد نیروهای مولد است، نظام سرمایه داری که همه ظرفیت های خود را مدتهاست پر کرده خود از عوامل اصلی باز دارنده رشد نیروهای مولد است. کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از طریق سرنگونی سیادت سرمایه داری اولین اقدام برای از بین بردن اصلی ترین مانع رشد نیروهای مولد است. سیستم کار مزدی حاصل رشد تا کنونی نیروهای مولد و تحت رهبری مناسبات اجتماعی موجود است. شعارهایی که کارگران طرح میکنند مبتنی بر سطح آگاهی کنونی آنها است. تا کنون در هیچ کارخانه و محل کاری هیچ کارگری در مبارزه ضد سرمایه داری خود شعار لغو کار مزدی سر نداده است، اما شعار های که سر داده، حتی افزایش دستمزد، عناصر ضد سرمایه داری را در خود نهفته دارد. کارگرانی که شعار های ضد سرمایه داری مبتنی بر آگاهی فعلی خود سر می دهند به دلیل آنکه شعار هایشان مضمون "لغو کار مزدی" ندارد بورژوا نیستند. کارگرانی که برای دریافت دستمزد های معوقه خود مبارزه می کنند و کمترین آشنایی با شعار لغو کار مزدی ندارند، بورژوا نیستند. آنها از سطح آگاهی فعلی و مبتنی به دانش کنونی خود وارد مبارزه شده اند، یک گرایش نظری چقدر باید از درک رشد مبارزات کارگری به دور باشد که تلاش کند جنبه ضد سرمایه داری مبارزات برای افزایش دستمزد را با جایگزینی شعار لغو کار مزدی به جای دریافت دستمزد معوقه تعویض کند!

مبارزه ضد سرمایه داری در شکل رشد یافته آن هدف بلا درنگ سرنگونی سیادت بورژوازی و استقرار دولت کارگران و اعمال دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر را سر لوحه خود میداند. لغو کار مزدی هدف نهایی جامعه نوین تحت رهبری و نظارت دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر پس از کسب قدرت سیاسی توسط این طبقه است. اولی هدف آنی کارگران و انقلاب کارگری و دومی هدف پایانی و تداوم انقلاب است. اولی در جهت استقرار مرجعیت کارگری و دومی رسیدن به هدف الغا کار مزدی تحت رهبری همان مرجعیت است. اولی در دوره مالکیت فردی اتفاق می افتاد و دومی تنها و تنها میتواند در دوره و بر بستر مالکیت اجتماعی حاصل شود.

کارگران پیروز پس از استقرار دوره حاکمیت خویش امکان رشد نیروهای مولد و رشد آگاهی را فراهم می کنند و در این دوره است که توده های کارگر میتوانند به سطح آگاهی مورد نیاز برای لغو کار مزدی و در نهایت الغا طبقات و الغا حکومت برسند. به غیر از این روش هرچه باشد جز هرس کردن مناسبات موجود چیزی دیگر نخواهد بود و این همان ایدئولوژی رفرمیسم است.

موضوع مورد تاکید این است که، پس از کسب قدرت سیاسی توسط کارگران به مثابه یک طبقه درآمده، امکان رشد و انکشاف نیروهای مولد فراهم میشود و در ادامه این روند و نتیجه این روند است که زمینه از بین بردن سیستم کار مزدی فراهم می شود. بدون نقشه و تشکیلات مورد نیاز، تشکیلاتی که بتواند توده های کارگران را به مثابه یک طبقه در مقابل سرمایه داری قرار دهد، رسیدن به چنین هدفی غیر ممکن است. بدون چنین برداشتی، صرف بیان کلی لغو کار مزدی و جایگزین کردن آن به جای وسیله، در بهترین وضعیت و رادیکال ترین شکل بیان آن، باز در حد شعاری نا ملموس باقی خواهد بود و قطعاً قادر نخواهد بود تا از سطح رفرمیسم فرا تر رود.

درست به این دلیل است که مازیار رازی به اصول مانیفست مارکس و انگلس رجوع می کند. اصلی که مارکس و انگلس آن را اینگونه فرموله میکنند: «هدف فوری و فوری کمونیست ها: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله ی پرولتاریا...» (تاکید از من)

اما این هدف فوری و فوری از نظر مارکس و انگلس در نگاه فعالین گرایش کار مزدی، نه تنها هدف نیست، نه تنها برای آن هیچ نقشه روشنی ندارند بلکه اساساً به آن اینگونه رجوع میکنند: «فرمولبندیهایی از این دست که "پرولتاریا قدرت سیاسی را تسخیر میکند و سپس سوسیالیسم را مستقر میسازد" هیچ پاسخ روشنی به هیچیک از مسائل اساسی انقلاب کارگری نمی دهد.» (ناصر پایدار، بلشویزم و انقلاب اکتبر)

این فقط یک اشتباه ساده نیست، متدولوژی این گرایش چنین حکمی می کند. این گرایش تا کنون به دلیل عدم انسجام نظری، بیشتر متکی به آزمون و خطا در ارائه نظرات خویش بوده و از اینرو مرتب دچار تناقض گویی شده و می شود. آنها وقتی در مقابل پرسش کمونیستها مبنی بر چگونگی لغو کار مزدی و شرایط لازم برای آن قرار می گیرند، پاسخی برای تکمیل کردن لیست نظرات خود میدهند که بیشتر جنبه انشایی-آرمانی دارد و نه به هیچ وجه جنبه تئوری تدارک دهنده کاری عملی. مثلاً جمشید کارگر می گوید: «از دید کارگران کمونیست و کمونیستهای واقعی مارکسی، این جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی کارگران است که باید ماشین دولتی سرمایه داری را درهم بشکنند و سازمان شورایی سوسیالیستی حضور و دخالت مستقیم و آزاد کارگران در کل برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی را بر پای دارد.»

جملاتی در این حد کلی از اینرو ارائه میشود که رابطه هدف فوری و فوری سرنگونی سیادت بورژوازی با نوع تشکل یابی برای این منظور مخدوش شود، ضمن اینکه نشان داده شود با این نظریه اختلافی ندارند! در حالی که این نظریه اساس فعالیت کارگران کمونیست و نوع تشکل یابی آنها را تعیین میکند.

کارگران ایرانی و جهان این گرایش را می شناسد! بدون آنکه این گرایش بدانند جنبش کارگری یک دست نیست! این جنبشی نا موزون است زیرا در دوره سلطه ایدئولوژی سرمایه داری و تحت تاثیر این ایدئولوژی به سر می برد. از همین رو است که گرایشهای مختلف در جنبش کارگری مشغول مبارزه می باشند و نه تنها یک گرایش. برخلاف ادعای فعالین گرایش لغو کار مزدی، اکثریت کارگران کمونیست نیستند، یک گرایش در میان همه گرایشهای موجود در طبقه کارگر به آگاهی کمونیستی دست یافته است و خطاب مارکس به آنهاست. در شرایطی که توده های کارگران در غالب یک طبقه متشکل نشده اند مارکس برای این عده از کارگران وظیفه فوری و فوری متشکل کردن پرولتاریا را قائل میشود. محور متشکل شدن کارگران سرنگونی سیادت بورژوازی معرفی می شود. محور گرایش فوق «لغو کار مزدی» معرفی می شود. کارگران ایرانی و جهان مستعد و آماده متشکل شدن به مثابه یک طبقه به حول کدام یک از این دو محور هستند؟ پاسخ این گرایش، لغو کار مزدی است!

جمشید کارگر برای اثبات محوری بودن شعار «لغو کار مزدی» در مبارزات کارگران، نقل قولی از کاپیتال می آورد تا نشان دهد: «کار مزدوری یا رابطه خرید و فروش نیروی کار، شالوده و اساس شیوه تولید سرمایه داری و کل هستی نظام کاپیتالیستی است.» درست این روش نقادی همان چانه زنی صد من یک غاز است! جمشید کارگر بدون آنکه توضیح دهد که مازیار رازی در کجا و کی خلاف جمله نقل شده از جمشید کارگر حرفی زده است، زحمت دوختن آنچه را می کشد که خود بریده است! اما برای از تکاپو نیافتادن و شبیه سازیهای ژنتیکی، با عصبانیت زیاد مازیار رازی را متهم میکند: «آنچه رازی از «نقد برنامه گوتا» و گفتگوی مارکس در باره لاسال نقل کرده است همه کذب محض است.» برای نشان دادن ادعای خود اینبار زحمت کشیده و جملات زیر را از مارکس نقل می کند:

« هنگامی که من کار مزدی را مرتفع می سازم، پس طبیعتاً قوانین اش را نیز مرتفع می سازم. خواه آهین باشند و خواه پنبه ای، ولی حمله لاسال به کار مزدوری تنها بر پاشنه در این به اصطلاح قانون می چرخد و لذا برای اینکه ثابت شود که فرقه لاسال پیروز گشته است باید نظام مزدوری را با قانون آهین مزد مرتفع ساخت و نه بدون آن»

آنچه که مازیار رازی در پیشگفتار به رشیه های شعار «لغو کار مزدی» نوشته و از نظر جمشید کارگر «همه کذب محض است» این است:

«باید اشاره کرد که کارل مارکس زمانی که مشاهده کرد که برخی «مارکسیست ها» آن دوره خود مانند «لاسال» تحت دفاع از «قوانین آهنین مزد» و «لغو نظام مزدی» از آن شعارها فضیلتی برای پوشش نظریات رفرمیستی خود ساخته بود، آن ایده ها را آماج حمله قرار می دهد. مارکس اشاره کرد طرح «لغو نظام مزدی» لاسال «مزخرف» (nonsense) است و باید همراه با «قوانین آهنین مزد» وی مردود اعلام گردد (کارل مارکس، نقد برنامه گوتا، ۱۸۷۵ بخش دوم به زبان انگلیسی). به عبارت دیگر از نظر مارکس مسئله بر سر «لغو نظام مزدی» نیست که مسئله «لغو سیستم کار مزدی» و بر سر زیر سؤال بردن کل نظام سرمایه داری است.»

خواننده میتواند قضاوت کند که آیا طبق نقل قول جمشید کارگر، آنچه که مازیار رازی به نقل از مارکس میگوید «کذب محض است» و یا بر عکس، چون جمشید کارگر ماهیت بحث مارکس را نفهمیده است دچار کذب گویی میشود.

تلاش مازیار رازی در این نقل قول این است که نشان دهد، مسئله اصلی نقد مارکس به برنامه لاسال در رابطه با نظام آهنین مزد و قوانین مزد، نابودی نظامی است که قانون مزد تابع آن است. مارکس در نقد برنامه گوتا ثابت میکند که برنامه لاسال از چارچوب نظام موجود فراتر نمی رود. کوشش مازیار رازی بر همان اساس این است که نشان دهد محوری کردن آنچه که کمترین ربطی به وضعیت کنونی جنبش کارگری ندارد؛ و نه تنها پس از نابودی نظام سرمایه بلکه مدتها بعد از آن، یعنی در فاز نهایی جامعه سوسیالیستی است که نظام مزدی از بین می رود، نمیتواند شعار محوری کنونی جنبش کارگری ایران باشد. روح حاکم بر نقد برنامه گوتا سراسر گواه این ادعاست. بعنوان مثال در همانجا مارکس می گوید:

«آنچه که باید مورد بررسی قرار بگیرد، یک جامعه کمونیستی است، جامعه ای که بر پایه ی خود نروینده، بلکه بر عکس از درون جامعه ی سرمایه داری بیرون آمده و ناچار در تمام زمینه های اقتصادی، اخلاقی و فکری، هنوز علانم ویژه ی جامعه ی کهنه را که از بطن آن زاده شده، داراست. به این ترتیب، فرد تولید کننده دقیقاً همان چیزی را از جامعه دریافت می دارد- البته پس از کاستن اقلام لازم- که به شکل دیگر با نیروی کار به جامعه تحویل داده بود.» (تاکیدات از من)

و در همان منبع ادامه میدهد:

«برغم این تکامل، اصل حقوق مساوی برای مدتی، داغ محدودیت های بورژوازی را بر پیشانی خواهد داشت، زیرا حقوق تولید کنندگان متناسب با کاری خواهد بود که انجام داده اند و لذا تنها تجلی برابری، استفاده از کار به عنوان تنها معیار سنجش سهم هر تولید کننده خواهد بود.»

در نهایت و مبتنی بر متن این بحث، مارکس در همانجا می گوید:

«تنها در مراحل بالاتر جامعه ی کمونیستی، یعنی پس از اینکه تبعیت اسارت بار انسان از تقسیم کار پایان گیرد، هنگامیکه تضاد بین کار بدنی و کار فکری از جامعه رخت بریندد، هنگامی که کار یک وسیله (معاش) به یک نیاز اساسی زندگی تبدیل گردد و بالاخره هنگامی که نیروهای تولیدی همراه با تکامل همه جانبه ی افراد جامعه افزایش یابد و چشمه های ثروت تعاونی جامعه فوران نماید، در آن زمان می توان از افق محدود حقوق بورژوازی فراتر رفت و جامعه خواهد توانست این شعار را بر پرچم خود بنویسد که: "از هرکس بر حسب توانایی اش و به هرکس بر حسب نیازش" (تاکید از من).

حال با جمشید کارگر است که روشن کند، منظور از ارائه طرح تشکیلات کارگری با افق لغو کار مزدی، در این زمان و در وضعیت رشد جنبش کارگری؛ و با محور کردن شعار لغو کار مزدی در این زمان، همان است که از نظر مارکس در آن زمان، یعنی در دوره ای که تمامی عناصر باقی مانده از نظام پیشین محو می شود است؟ اگر چنین باشد، جمشید کارگر باید با صراحت جمله معروفی را با کمی تغییر اینگونه بگوید: "از فردای ایجاد تشکیلات سراسری کارگری با افق لغو کار مزدی، کار مزدی الغا خواهد شد!"

تنها راه گریز جمشید کارگر از این تناقض این است که بگوید، خیر، لغو کار مزدی به عنوان «افق» مطرح می شود. آنچه که اینک مطرح میشود؛ مبارزه ضد سرمایه داری است که افق آن لغو کار مزدی است.

در صورتی که چنین باشد، این خود آغاز یک سری تناقضات جدید میشود. مهمترین آن در ارتباط با بحث موجود نوع تشکل یابی خواهد بود. چنانچه هدف فوری و فوئی کمونیست ها، آنگونه که در اصول مانیفست کمونیست به صراحت بیان

شده، سرنگونی سیادت بورژوازی باشد، نیاز به تشکل حزب با برنامه کارگران اولین نتیجه ای خواهد بود که از آن استنتاج میشود. اما چنانچه هدف فوری و فوری کمونیست ها « لغو کار مزدی » باشد، صرفنظر از تناقض آن با مانیفست مارکس، نوع تشکل یابی تغییر کرده و آنچه که حاصل میشود نمی تواند بیش از یک تشکیلات برای فشار آوردن به سرمایه داری و برای کسب امتیاز طبقاتی باشد؛ و به این ترتیب سر از همان رفرمیسمی در میآورد که در کتاب جیمز کان سرگذشت آن توضیح داده می شود.

رادیکیسم خرده بورژوازی آنگاه که ناچار می شود به جنبش کارگری رجوع کند، تلاش میکند تا بی برنامه ای خود و عدم انسجام نظری و پراتیک خود را در ارائه شعارهایی هرچه رادیکال تر، و هرچه بی ارتباط تر جبران کند. از اینروست که کلیدی ترین و محوری ترین جنبه مبارزات کارگری، یعنی هدف فوری و فوری سرنگونی سیادت بورژوازی در نوشتجات و گفتار آنها به کلی در حاشیه و تنها زمانی طرح می شود که تحت فشار واقعیت جنبش کارگری قرار بگیرند. در چنین شرایطی است که بسیار کلی و نا ملموس جمله ای در این رابطه بیان میکنند. اما مسئله بر سر این است که چنین هدف فوری و فوری تشکیلات مورد نیاز خود، یعنی حزب پیشنما کارگری را طلب می کند. فعالین این گرایش برای وارد نشدن به بحث کنکرت در این رابطه، به طور غیر مستقیم به واکنش علیه چنین تشکیلاتی، آن هم باز به طور نا روشن و غیر مستقیم می پردازند. مثلاً جمشید کارگر در این رابطه می گوید: « سوسیالیسم آقای رازی محتاج وجود یک سکت عقیدتی ماروراء سر کارگران است که اولاً توده های کارگران را از عرصه سراسری کارزار ضد سرمایه داری خارج سازد. آنان را به ساختن سندیکا های رفرمیستی سرگرم کند. از آنان بخواهد که این سکت عقیدتی موسوم به حزب را ستایش نموده و به عنوان قیم و قائم مقام جنبش طبقاتی خود به رسمیت بشناسد. ثانیاً در شرایطی خاص پشت سر همین سکت بالای سر خود بسیج شده و بنا به اوامر صادره از جانب نخبگان عقیدتی دولت موجود را با یک دولت دیگر تعویض نموده و مالکیت دولتی سرمایه ها را مستقر سازند».

این روش فرصت طلبانه ابتدا با تحریف نظرات و برای آسان کردن تخطئه آن کل صورت مسئله را واژگون می کند و بعد با خیال راحت که توانسته است نیاز به تشکل یابی حزبی را منتفی کند، اول؛ وارد مبحث نیاز به چنین تشکلی نمی شود. دوم؛ تکلیف جایگزینی دولت کارگران به جای دولت بورژوازی را لاینحل باقی می گذارد.

حال ابتدا پرسش این است که آیا حزب طبقه کارگر لزوماً به معنی سکت عقیدتی است؟ یعنی اگر حزبی توسط کارگران سوسیالیست انقلابی ساخته شود قطعاً و بی درنگ سکت عقیدتی خواهد بود؟ آیا کارگران می توانند حزب خود را ایجاد کنند بدون آنکه سکت عقیدتی باشند و یا بعنوان قیم و قائم مقام جنبش طبقاتی قرار بگیرد؟ و یا آنکه ساختن حزب توسط گرایش کارگران سوسیالیست بی پرو برگرد یعنی سکت عقیدتی؟! و سپس این پرسش که، چه نوع تشکیلاتی مورد نظر شما است که نه قیم و قائم مقام میشود و نه توسط نخبگان پایه ریزی می شود؟ شما بعنوان بدیل باید بتوانید تشکیلاتی معرفی کنید که پایه ریزی آن توسط نخبگان عقیدتی یا غیر عقیدتی و یا ترکیبی از این دو نباشد. اگر نتوانستید چنین کنید تنها در حد « آرزوهای بزرگ»، هرچند به آن و به دلخواه خود مهر «لغو کار مزدی» بزنید متوقف خواهید ماند. «آرزوهای بزرگی» که در یک مدار بسته و درست به همان روشی که قبلاً آن را رد کرده اید ساخته می شود.

ضمناً توضیح دهید منظور شما از واژه لیبرالی "عقیدتی" چیست؟ آیا منظورتان این است که یک تشکیلات کارگری و سراسری که در آن یا اصلاً عقیده ای وجود نداشته باشد و یا مجموعه ای از عقاید، از رفرمیسم تا سوسیالیستی و از آنارشیزم تا سندیکالیستی همان ظرفی است که میتواند «لغو کار مزدی» را متحقق سازد؟

جمشید کارگر در ابتدای نوشته اول خود، مازیار رازی را به عنوان کسی معرفی میکند که کارگران ایرانی وی را نمیشناسند! پس از آن در انتهای نوشته دوم، طبق تکامل سیستم ادعایی خود مینویسد: «در نوشته آقای رازی کلام دیگری نیز وجود دارد. این یکی نیازمند هیچ بحث نظری نیست. زیرا اساساً سوای یک طنز مبتذل اما در عین حال سخت خنده دار هیچ چیز دیگری نمی باشد. رازی می گوید که فعالین جنبش ضد سرمایه داری با سر دادن شعار لغو کار مزدی پاسیفیسم را در میان کارگران دامن می زنند و دامنه تلاش خود را به همین شعار بافی محدود می سازند!!!! در این رابطه من فقط به ذکر یک سؤال بسیار ساده از آقای مازیار رازی بسنده می کنم. این سؤال این است: از کی تا حالا جنابعالی فعال عملی جنبش کارگری ایران شده اید و فعالین ضد سرمایه داری حی و حاضر در جنبش کارگری ایران که امروز با حمایت بخش قابل توجهی از توده های طبقه کارگر در سراسر مملکت و حتی در سطح بین المللی مواجهند عناصر پاسیو مبلغ پاسیفیسم در جنبش کارگری شده اند؟؟؟؟!!!!»^۱

² - حال که صحبت از طنز شد فرصت خوبی است که از فعالین گرایش مورد نظر جمشید کارگر پرسیده شود؛ چرا شما همیشه در مقابل جملاتی که به نظرتان تعجب بر انگیز است و یا قصد سوال دارید یک دو جین علامت تعجب و سوال میگذارید، از هر کدام فقط یکی کفایت نمیکند؟!

جمله مازیار رازی دقیقاً همان واقعیت است، اشکال از طرف شما است که چون آن را به طنز می‌گیرید دچار طنز گویید شده و موجب خنده کارگران ایرانی می‌شوید که شما را می‌شناسند! طنز شما تکمیل نمیشود مگر آنکه طبق سنت نقدهایتان گفته کسی را وارونه کنید که این خود طنز ماجرا است.

جمشید کارگر ابتدا میگوید: «رازی می‌گوید که فعالین جنبش ضد سرمایه داری با سر دادن شعار لغو کار مزدی پاسیفیسم را در میان کارگران دامن می‌زنند و دامنه تلاش خود را به همین شعار بافی محدود می‌سازند!!!!!» و سپس در پاسخ میگوید: «از کی تا حالا جنابعالی فعال عملی جنبش کارگری ایران شده اید و فعالین ضد سرمایه داری حی و حاضر در جنبش کارگری ایران که امروز با حمایت بخش قابل توجهی از توده های طبقه کارگر در سراسر مملکت و حتی در سطح بین المللی مواجهند عناصر پاسیو مبلغ پاسیفیسم در جنبش کارگری شده اند»

اول؛ مازیار رازی از سر دادن شعار «لغو کار مزدی» توسط فعالین ضد سرمایه داری صحبت می‌کند، جمشید کارگر این فعالین را شهره توده های کارگر ایرانی و حتی جهانی معرفی می‌کند بدون آنکه از اصل مطلب یعنی شعار لغو کار مزدی حرفی بزند.

دوم؛ جمشید کارگر نمی‌گوید که این فعالین با این همه شهرت در ایران و جهان به دلیل سر دادن شعار «لغو کار مزدی» به صورت حی و حاضر در جنبش کارگری حضور عینی دارند و یا در حضور عینی از دادن این شعار صرف نظر کرده و فقط در بحث های مکتوب آن را بیان میکنند.

سوم؛ توده های وسیع کارگر در "سراسر مملکت و حتی در جهان" به دلیل شعار مذکور از این فعالین حمایت میکنند و یا بر عکس، این فعالین هستند که از مبارزات توده های کارگر که نه رنگی و نه بویی از شعار لغو کار مزدی ندارد حمایت میکنند؟

چهارم؛ حال پس از کشف حمایت توده های وسیع کارگر ایرانی و جهانی از فعالین ضد سرمایه داری که شعار لغو کار مزدی سر داده اند آیا برایتان مقدور است که یک نمونه، فقط یک نمونه از اعتراضات کارگری را مثال بزنید که در آن نه توده های کارگر، بلکه تجمعی حتی پنج نفره با سر دادن شعار فوق پشتیبانی خود از آنها و شعار آنها را نشان داده باشند؟

با اینحال مازیار رازی از آنها به عنوان فعالین ضد سرمایه داری یاد می‌کند و به آنها انتقاد دارد که با سر دادن این شعار پاسیفیسم رواج پیدا میکنند. صحت این ادعا درست در اینجاست که گرایش مورد نظر جمشید کارگر تا کنون نتوانسته اند این شعار را به شعار توده های کارگر که سهل است، حتی در بخش کوچکی از کارگران رواج دهد. زیرا آنها خوب میدانند که سر دادن این شعار در مبارزات روزمره کارگران بلافاصله آنها را منزوی خواهد کرد. درست از اینروست که آنها ناچار میشوند حتی از مبارزات سندیکایی حمایت کنند که قبلاً و بارها این نوع مبارزات را در ردیف مبارزات ضد سرمایه داری نمی‌شناختند.

مسئله اصلی بر خلاف تصور جمشید کارگر که مبتنی بر رابطه استاد و شاگردی است، شناختن فعال ضد سرمایه داری توسط توده های کارگر نیست! این تصور فقط مربوط به فرقه گرایان و کسانی میشود که قصد قائم مقامی و قیومیت بر جنبش کارگری را دارند. تصور جمشید کارگر از فعالیت فعال ضد سرمایه داری فراتر از ماهیت فعالیت مددکار اجتماعی، و فعالیت اداری-کارمندی نیست. مسئله بر سر تشخیص شرایط و ارائه ملموس ترین و بهترین پیشنهادات برای حتی یک قدم پیشبرد جنبش کارگری با در نظر گرفتن منافع کل طبقه کارگر است. درست در اینجاست که پاسیفیسم و اکتیویسم دیده میشود. اکتیویسم نه در نشان دادن چهره خود بلکه در پیشبرد سیاست کارگری و رواج آن در میان کارگران. در جایی که تشخیص داده شود شرایط کنونی در جامعه ما کسب اعتماد به نفس و بازگشت آن به طبقه کارگر است و اتخاذ راهکار اتحاد عمل وسیع فعالین کارگری متشکل از همه گرایشات موجود در جنبش کارگری. و نه مانع ایجاد کردن در مسیر آن حتی به قیمت نفی گرایشات مختلف در جنبش کارگری. روش اول با یا بدون معرف حضور در میان توده های کارگر، با تحلیل مشخص از شرایط موجود اتحاد عمل کارگری را پیشنهاد می‌دهد و به زعم جمشید کارگر دارای "آناتومی مارکسی" نیست و بورژوازی است. گرایش محبوب جمشید کارگر، هرچند به طور گزینه ای به منظور بسته نگه داشتن مدار، به این یا آن گرایش رجوع می‌کند، اما در نهایت دیوار بورکراسی در مقابل این اتحاد عمل کشیده و مانع آن می‌گردد. به زعم جمشید کارگر اولی بورژوازی است و دومی چون شعار لغو کار مزدی می‌دهد ضد سرمایه داری است! جنبش کارگری با استقبال از هر یک از این دو سیاست نشان میدهند کدام گرایش در میان آنها حضور دارد و کدام یک توسط همان جنبش منزوی می‌شود.